

و در آنجا چون دیگر گشته در تقدیرت همین قدر فاصله و بجانب عالی این چو کس مری عالی و اندک
 تا مسی فنجی پوی بچند شصت گز و بجانب کبریا و باری بطول چهار و پنجاه عرض می گزشتند
 و بنیاد دوکان و سرای و مسجد و در هر یازد کالین صرافه و بازاره قمشه نصیب عالم و ظروف و آلات
 چینی و حللی و فرشان و عطاران و باد و کیناری و روشن عیره فراوانست و عقب پهنی چو
 باغ بیکم بطول نهصد و دو عرض و نهصد و پنجاه و نه عرض سده پاره تمام و کمال درون آن گزیده
 اشجار و ریاحین و عمارت و نشین منوره و آبشار و حوض منورهای جوهر و مالاب در دست تیز
 درون شجره نو یک لال قلعه صاحبان انگریز حوض کلانی ساخته اند مسی طلال درگی مشایخ
 دیوار و چار صده شصت و زین و او پنجه اتام از سنگ سرخ طوا آفتاب گز و عرصه بیت گزشت
 از شهری آید و طرف جنوبی قلعه باوشاهی مسجد زینت بسیارند ساخته زینت بسیارند عالمگه
 در محله و ریال گشته گنبد باصحن وسیع و حوض و مناره ها و چهره ها و بیست و سنگ سرخ و مناره
 آن متصل و مساجد بسیار بعضی خورد و بعضی کمان نشین جهان آباد و بسیار است اکثر
 سنگ سر کرسی تا کجا بنویسد و از اینجا مسجد جامع است و در شهر شمال سنگ سر کرسی
 تعمیر یافته هر روز چهار بار اتمکار کرده در عرصه شش سال پیش ده کوه و بیست و یکم است
 سنگین و هفت طاق رفیع و گرداگرد آن محوطه است که تا مسی اتصال دارد و گویا یکت
 و طول مسجد در عرصه و عرض سی و دو گز و در عرصه باصحن بیست و هفت گز و در عرصه
 با هر چه یک قطعی تر شده اند و مناره با ارتفاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کمان بنام قلعه
 و کرسی مسجد وارده و در هر یک زینت از زمین بنام است که هفت و عیاشه گنبد های مسجد و در دروازه
 لاجه دراز سنگ های سر با خط او مدخل است سنگ مرمر و در آن با وسعت جازان سنگ

و فرش درون مسجد بطریق جای نماز محرابی از سنگهای مرمر مجلا و خطا و مدخل از سنگهای سیاه و از آنجا
 طرف مشرق است و چهار طاق و در هر طاق از صنایع ثمانه و در صحن مسجد طرف شمال و مشرق حجره و حجره است
 با پنجره های مرمر و پنجره های سبک سالت بناه صلی الله علیه و سلم و حبه حضرت غوث الاعظم
 رضی الله عنه است که در ایام تبرکشان میهند و حوض مسجد شازده و شازده است و بنای
 از سنگ مرمر و مقابل آن در طاق میانه مسجد پرزینته های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر حبه
 منصوبه از این تمام مسجد از غیره مفهوم میشود و قبایح است مسجد شاه جهان مشهور است
 تجانه های عظیم و متساوی که در آنجا است که در آنجا حلول الهی میباشند و الهی الله عن فالک
 سلطان محمود غازی چهار صد و نه اشهر را و حیطه تخریب رسانیده آنجا یک پرتوین بود و هر
 انتقال طلا بود و این پارتی با قوت کمالی یافته که چهار صد و پنجاه انتقال و نون شد و همین است
 سلطان هفت با تفصیل علم تجانه باهند سیمه آنچه جبال را با زده نضر اسپر بود
 چیز نضر و غیر تفصیل رسانیده و حامل گرون جبال که صد و دوازده و بیست و هفت
 قنوج و انهرام تند و فتح قلعه گوانهار نمود با الجبل متبر و از الملک حکام بوده چون در
 نزدیکی اکبر آباد بای سخت گردیده و با پیشش فقیر واقف شده و در آنجا مسجد
 بلبر مسجد بود و در آنجا یک و هفتاد و یک در عهد عالمگیر نباشد که این مصلحت آن غیر
 میسر شد گو عبدا لینی خان با این مسجد زیاده و در نزدیکی مسجد
 سلطنت آبادان چون در سرتیسی سلطنت احمد شاه بهادر چنانسی احمد شاه در
 پنجاب آمد چهار صد و یکصد و بیست و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
 و در سلطنت شاه فاطمه زهرا در آنجا مسجد و مرمر و این مسجد

تسلط یافته اراده های فاسد پیدا کردند و سنگسار و کتکها را در میان خود
 فرستاده با پندادن با شاهزاده و بیعت اتفاق کرده در مشهد باران کرد و کوه سوار چرا بودند
 میان پانی پت شکست او در روز چهارم از پانی پت تا در طی بقدر پانزده هزار نفر
 بدو رخ رسیدند و مقدار چهار کوه و پویه نقدی جو آفت از آنها تبارانفت و شهر را از تبارانفت
 و غارت رسید که با کربان و غیر مشهور است در زمان باستان شهر با نام نشان بوده
 و قلعه در غایت متانت و پختن که صاحب طبقات اکبری آورده که در ابتدا از مضافات
 بیابان بود و سلطان سکند لووی بهت تعیین مقصد و گردانید و شیر شاه افغان و سلیمان
 نیز سعی را با وی آن بتقدیر نمایند و صاحب تاریخ اکبرشاهی و عیب القادر بدو ولی استغنی
 التواریخ نوشته کرده که در سنه ۹۶۲ هجری در کربال الدین بزم بنامی قلعه اگر یعنی کربلا
 همت مقصد و ساخت و بنامی قلعه را باب سائید و سنگسار و کتکها را کرده
 و بنا بر تقوای سنگسار بجلقه های آهنی گذرانید و با یکدیگر وصل کرده اند و عرض
 چنان با تمام رسید عرض یازده گره از تمام چنان که خندق آن سنگسار و کتکها
 از عرض خندق بیست گره و عمق ده گره تا آب سیدان آب حین یعنی چنان گشته و نظیر
 در استیقام و متانت در و آیات که نشان میدهند زبانی بنده و در زمان خلیفه
 علی و ما و گشت منصرف شربهای قلعه از بهر زبانی بنده بنده شاه شاه
 در عمارت بنجامینهای شیر عرف کرده و در بهر بهر شاه و شاهان تخت جهانگشا
 از سنگسار در وقتیکه در زمانهای حکمران منسلط یا غنچه چنانی او در بهر چون بر
 انقضای شست خون از میان آن شستها بر زمین باقی انداخته و بنام آن شستها

بزرگترین شستن از آن باز ما و جویش این آن خون از آن تخت ازل میشود بلکه بعد از
 شستن باز بستن و اول ظاهر میگردد و در آن صورت با محمد حسن که بر پیشم خود مشاهد نمود
 طعم و اون خود تازه از آن معلوم کرد و بعد از چند گاه یکی از مردم انگلیز چون آن تخت
 نشست در دم از میان شگافه دو نیم شد از صفات گوئی آنست که کتاب تمیاز
 بیان شجره حیران می یابد و در هر دو طرفش حدیق و سرستان و عمارت است و هر
 شجره مقبره جلال الدین کبریا و شاه مسیحی بکنده است که در میان است و نهان است و در
 و شاه جهان پادشاه هم مقبره یک کرد و دو لکه و پیه عمارت کبریا و در آن
 از شجره شکر و پیه بر سر یک کوزه سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسیحی است
 و پنجاه لکه بر وضو رهند با نواختن طرب متماز محل که مشهور است گنج است و نموده عمارت
 دولتخانه و دیگر بقاع چون متماز محل مذکوره از حرم محترم شاه جهان بود و عصمت
 و حسن و دولت و سیرت متماز بوده پادشاه با او مختص خاص داشتند که با دیگر ازواج
 مثل صدیق صفیه ^{نور محمد حسین} میرزای صفوی و کریمه شاه نواز خان خلیف عبدالرحیم
 خان خانان بن پرم خان او را نبوده و بنا بر حجت مشرفه مقبره عظیم شان مستطیل
 بر منشان با گنبد های عالی و مناره های مرتفع و چوبه ها و سنگها و مسجیدین رفیع و اینها
 های وسیع تمام از سنگ مرمر رخمی کاری گنبد های قیمتی نموده و کارگران فرما
 تیشه هزار و قلم انواع صنعت کمال مهارت در آن بکار برده بنام و ساخته بود و چون
 وفات محمد ^{نور محمد حسین} در شب شنبه پنجم ذی قعد ۱۰۵۰ کبیر در چهل و نهمی رخ بجای تمام
 محضت باور از آن خبری ده و در سن سی و نوزده سال و چهار ماه و چهار روز در بران بود

پور و آغشته نقش و از آنجا با کبر آباد در تاج کج رسامیند و در مقابل او وضه مذکور
لب ریای جمنا شاه جهان با و شاه برای خود مقبره دیگر بهین وضع خواستند که تعمیر
نایدین بنا بسبب آرزوی عالمگیر گشته شدن در اشکوه از قوه بعمل نیاید
شاه جهان با و شاه تا هفت سال پنجاه و هفت روز منزوی او مجبور بود از حربه
سه کیلومتر و هفتاد و یک فوایدت حکم عالمگیری در زمان گنبد در بلوی قبرستان
محل مدفون شد فقط رضی است تاریخ وفاتش یافته در این وضه تاج گنبد در
و خوبی دارد که شیخان منصف میگویند اگر یک روز در پیشه چند تا شامی انصاف شود
از پیشین آن قاعه نباید روزی در مردم کبر آباد در هر روز کشته بشود آن باغ
بیت آبجی میروند و حضور ماه رخا آن قباب سیار و کش کارخانه چین کارگاه
قرقرین است نظم بر سبزان طوطی کلام سهی قاتلان مشهور خرام
شیخان سبزی در هم میزنند که بسته از موکمه فرنگی خزان بستن وطن
سمن و صیجان چیدن بدن در تبارج اول بازده صف همه معانی عمل اینست
اگر توبه چون سبند است بیکی غمزه کافرش در جوار است او در کتاب مشهور
طرفی با نام است که مشهور است که بوده چون در سلطنت سلاطین عثمانیه قصور
فوق است بیری از امر کوس انا و لا غیره نواخته بخورد سبزی پر نقشند ز اوراد
منصف خان چندین درنگه بنو حکومت رسیدند تا اسد پادشاه در اینجا حاکم شد
روز بروز و سا باومی شخصی پر دانش از روز نظیرین در سا باومی در نور سلطان
بشورت که نشان از میروند در فعل مالک محمود کفنی بهر است و چون بهر که

علی لرغم دیگری در تحصیل کمالات سعی دارد و امر و زبانه اجتماع مردم دانشمند صاحب کمال
 طرفه سزای معنی است کالی سرگاریت شهرش برکنار آب چون واقعه محمدیو سفت هر
 در سال که عجب و غرایب منبستان ششصد و یکصد و هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 جماعتی دیدیم با همه نامی نهاده و مویهای تولید کرده هم طریقه کفر و ضلالت می سپردند و هم
 بر جاده اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش تب سجد میکردند و گاهی سر بر جانب قبله
 فرمی آوردند و سجد در دست و زانو در میان تسبیح بر لب قشقرق پشانی اگر آنها را با
 هم سوختن آید همیشه از اعیان سوی می دادند هر که نام سخته خود در قفسه ششم در شش کار فرما
 آتش و خانه خود میزدند و در روید و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن ختیا میزدند
 و هرگز یاد و یاد خود نمیکردند فحش به بلکه هم که سابق سری نگر نام داشتند از قریب است
 شمال مال مشرق بقاصد بجز گروه و فحش و دریای گنگ بسافت و نیم گروه در وسط
 آن هر دو شهر میگذرد و فصل صحیح است که زن شیرخان حکم مرآ آباد را که شکر مذکور از این
 اوست دو پسر توأم زاده یکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش و اسمیان مونا
 نام کرد و هر دو را شیر می داد و تا مادرش ماه بزرگ و قوی شد و بار بار در خویش بازی میکرد
 نهایت الفت و اشت چون گرسنه میشد نزد مادری آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد
 او را شیر گاو بر میدادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آمد بازی میکرد و گاه بر پلنگی که با
 او مقرب بود رفتند میخواستند به همین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی به گام شام
 که آمدن او نزد مادر مقرب بود و مادرش بچشمش و تفحص مشغول شده تمام شب خوابید
 روز دیگر بطریق سهو و کنیزکی برای بچیدن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

برای دیدن که میان موناور شمس نور سوخته مثل خال پیکر شمس تمام طلای خالص
 است که کنیزک تیارانده نزد خانم آورد نیک نگریست تا از سر تا دم مملای خالص
 دیدند سایه لاس تعجب کردند که این بار از آن شمس خطی است که در پیشانی
 سوخت با آنکه پیش از فروختن آتش با جمل طبیعی مرده باشد محققه از آن طلای خالص
 ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزاید تا شمس در زمان و زمان
 ایشان نصب زوند و صندوقی که در آن طلا بود هر روز از آن طلا دولت
 نشان روی در منزل نهاد و صاحب تاریخ گانه است تا بوقت بی شک از آن طلا

که از اولاد برادر برادر و اتفاق ملاقات شمس
 اثر ننگه نهان العجایب مخفی ماند که هند ستر
 طول متوطله آتش اکثریت پر شدند و در سید
 خریا اشکال و عجیب التیمال از طیور و قواب و
 و عازین و نباتت بسیار پسند آن خوبان
 عبدالمعین سلام رضی الله عنه نقل کرد که
 بنام شما و بگویند و از باقی همان داده شد
 اقصیان نیزه تر شد و بدو نیست چه در هر شهر
 گرام و در سلسله آن نوازه و خود است سدا
 در رستان که در نهایت خندان می آید
 تشنه است چه با نوری و استخوان و چو نگر

بهر نوع که گذرانده منعی و تکلیفی نیست و از میوه های بهند آنچه قابل ابرو باشد نیشکر و سیب
انناس و کوبیده کیده و کتهیل و نارنگی و آمروس و کرنی و بیرو و نارجیل است و انگلی
کیو و ویهولسری و سیبونی و گل کوره و زایل و چینه است چینه سالی دو مرتبه گل می
دهد مرتبه اول در دوام میکند و از نباتات نافعی کی برگ تنبوست که آنرا بان گویند
ماو ام تا کسی آن را بخورد و خوبی آن در دهن تصون نگردد و نظم بگیدان است
طوطی شاداب در دهن بیک میشود و خواب منفر صاحب مجلس نکین در
ادامی تلخ او شیرین خوردن آن فسان نسیج فکده و کشتای نقاب معنی بگردد آن
لبان سبز برگ آرد نماند زود در دهن نسیج بویاید تازه فوغل و دستداری بویاید
بیوان نماند جهان سپاری او و آنچه از امور غریبه و رسوم عجیب که در هند دین
شد و هیچ ملک ندیده و از بکس نشد اگر چه در آنجا پرواز با غب ملال خاطر نازک
مطالع کندگان شود لاجرم بکنند که غرایب تمام دارند آنها کرده شد و شیشه
غریب است باشند شنود شیشه و سخن لذت بکل جدید و از آن جمله است که بعضی
زنان از چهره و عادت یا بدلی و بود او زنگانی بر خود حرام داشته خود را با او بیرون
داند و در عظیم بوی می آید و آن لباسهای فاخره پوشیده جایبای گل
بگردن آید خسته و انداز سر استای جان که پس گینست بر خیز شخصی عموق القول
تک میگرد که در حدود زنگانی را اشش بنواقع در خرمن افتاد بود و بدینگونه نسیج
کر کرده از اقربای آن جمعی در برابر و صف زده است او بود آن سوختنش
و او ای شوره را در کنار نخاوه شمع و از آن بسوختن او و چو و بوی نو و

از تنگ بینی رسانند که هر حرکتی که مشیر عدم ثبات و وقار باشد از او دور بماند
 و بلکه حسدش را با آن یکی میسوزند چندان برایش استاده بودند و یکی ^{محبوب}
 بنام ظریف از آن مشیر شنیدنی اختیار جای تلبه در آن شد چون نزد یک ^{محبوب}
 پیاله آن محرقه بود و او اشاره نمود که بگیر و آن زن چون او صبا که بر سالار ^{محبوب}
 در میان شش سوزان در آن پیاله را مانند گل سوزان در میان ^{محبوب}
 پروانه شب گرفته و شکسته و خندان برگردید گویند در آن وقت که ^{محبوب}
 میطلبید و این حالت و خوروست می در یک بی ترس و بیم در آن ^{محبوب}
 ضرب می آید و آن زن نقشست که هزاره شش در آن شش و پیاله ^{محبوب}
 و با او در اصل خبری و شعوری نبود و در میان آن شش چهار ^{محبوب}
 زن که او را گرفته بود و هر دو در شش سوزان شش آن ^{محبوب}
 نماید و جنبه های غیبی خبر میدهد که آن ^{محبوب}
 مجلس السلاطین ^{محبوب}
 روزی که آنجا که ^{محبوب}
 آنها هر دو یک ^{محبوب}
 و خواهرش ^{محبوب}
 رو به ^{محبوب}
 در ^{محبوب}
 نظر ^{محبوب}

میرنجند تا به شش برسد و نباری به رسید بعد از آن چپ دست آتش زده بدامن مان
 سیکردند تا هر چهار طرف در گرفت و هنگام گرم شد و قویک شمع و آتش تا گویان
 رسد یکایک آبچه تو چه نمود و حرفی چند بزبان راند و نیاز مندانه فرود آورد
 و پیشانی بر همان سوی آتش نهاد چشم پوشید و در دم در کشید و دیگر جمعی از جوگیا در
 پند میباشند و در جبر نفس میگوشتند و مواظبت و مداوا بجای میسرسانند که در هر
 چند روز یکبار نفس برمی آرند از آنجا در نبارس جوگی بود باین صفت موصوف
 خان زمان بگیرند ز پاوه از ده روز در زیر خاشاکش داشته و کرت دیگر نگرفتند
 دوازده روز در آتش گذاشته که صلابا و ضرری و آسبی نسید و ایضا در لات
 پنجایه شوریدند و از قید جهانیان آزاده و سودای و عالم کیو بخواده نه بعالمش
 فاضلی درنده عالمی آتش شکر را گوشه زینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر
 زین است در آن شکر آب نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پوشیده
 در سه روز در میان بیات افتاده بود و در نیت نپاکشده و نه دست فکند
 در شکر آب شوریدند و دست کرده و در صفا غم تخمهایق الامور مخفی نماید که در
 و شکر آب شوریدند و در دست کرده و در صفا غم تخمهایق الامور مخفی نماید که در
 در شکر آب شوریدند و در دست کرده و در صفا غم تخمهایق الامور مخفی نماید که در
 در شکر آب شوریدند و در دست کرده و در صفا غم تخمهایق الامور مخفی نماید که در
 در شکر آب شوریدند و در دست کرده و در صفا غم تخمهایق الامور مخفی نماید که در

و هر سر کاچین پرگنات دار و اکثری نذر پرگنات ده که به فرموده حاصل نامه کبیر بجای
 صوبه بنشاست و بعد پرگنات چهار هزار و سیصد پنجاه است و شمار قرابت اهل
 انیسویب داند و هیچ تمامی ولایات ششصد و شصت و دو و اتم هشتاد و سه و در هر
 و بحسابه پیشت کرده شود و اهل مخالفه شاه جهان با و صد کرده و اتم مستقر
 صد کرده در اساطیر لاهور بود و در انچه اخیر جمیر بود که در دولت آباد شصت کرده
 و بر پنجاه و پنج کرده و احمد آباد پنجاه و پنج کرده که یکصد و ده کرده و اهل
 چهل کرده و مانده چهل کرده و فاندیس چهل کرده و او ده چهل کرده و قلنگانسی کرده
 ملتان سی کرده و اداسیه میت کرده و کابل میت کرده و عوی کشمیر آیزده کرده و شهنشاه
 کرده و پنج پیشت کرده و بنشان هفت کرده و قندهار هفت کرده و بگلانده چهار کرده و در
 یکصد و بیست کرده و اتم خان شمر لغز بود موافق و وارزه ماهه سه کرده و در روپیه حاصل
 و است و باقی بنور کرده و در جالب امر استخوانه بود و ایضا با که مانکس و سیصد پنجاه
 فصل مراد و در مستان و تاپستان و برساتان غره آبان تا آخر بهرین گلهای
 در پنجاه و نه سیاه که آرزوی باشد تا اتم شده است و آبان و بهرین هم کرده
 آساری استیز و درین چهار ماه سواری و ترود و سیر و شکار بضرغت مقبول
 کرده از غره اسفند تا آخر خور و در چهار ماه تا پیشت اینجه اسفند را آغاز به
 در کمال عقدر و فوری درین نیز معتدل است و خوب بگذرد و درین و ماه
 سواری و چندین سواری ندارد و اما بضرورت سفر مقبولان کرده و چه خیر است
 آفتاب نموشکوره میگرید و در خور و او وقت شدت در سینه ای گرام است

و تیز بود و او و شیخ یوزایام برسات و در تیز اگر بارش نشود و او پنج خور و او خود میگردد
 و در امر و او عین بار است که گاه باشد که در روزی ده پانزده مرتبه بار و او بار
 رنگین پیدا شود و این ایام خوشبختی خواهد بود استانت از حکمت بالغه الهی است
 که در ین خاک گرم قیلاب است که هنگام صولت گرامی چهار فصل مقرر و آیات دیگر است
 باین چهار بسیر و در اول بسکنه زندگانی مشکل میشد و در شیخ یوزا اگر چه باران بود
 اما نه بمرتب آمد و در این ماه منتهای ایام برسات است مجمل فصل برشکال سه هوا دارد
 اگر بر و باد است هوای رستمانست اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تابستان
 لیکن در تابستان با تقیاس هوای باشد و در برسات و تری که باران نباشد و شمیم نوزاد
 هوای سنگین و گرفته میگردد و بر ضمیر و تراک المل و اک مخفی مانند که چون بمباران
 رفیق تو رفیق قطع منزل و ترقیم احوال اقلیم تیسیم بیای چو بین قلم نموده شد عظام خنا
 یکان بیان بسط طارم اقلیم چهارم منطوف می دارد و نظیر بردخت چو فکر از صبح
 پر کرد لعل و در جهان درج خواهد که در می نظر چهارم خورشید ز صبح چارم هر طلوع
 من چو لعل تابست با صبر بگو که آفتاب است الا قیلم الرابع این اقلیم اتفاق آفتاب دارد
 و سبط معموره عالم و مسکن اشرف اولاد آدم است متوسطان نش سبب صورت و سیرت
 فضل اولاد او ابوابه اند صدف فصل و نهار است اقلیم چهارم از شرق شمال و بلاد
 چین بود پس برخان بالغ اکثر ممالک ختا و اراضی تبت کشمیر و بستان و جنوب
 بلاد یا جوج یا جوج گزدیس بر و سبط بلاد ترک و شمال بلاد هند و سبط بلاد و طایفه
 و انصار کرمان و فارس و خوزستان و از آنجا بحر روم را قطع کند و جزیره قدس و سقلیه

و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد تابعی و بلاد افرنجیه و طنججه بگذرد و بسا جان بحر
 محیط است و در ذکر بعضی از مواضع مشهوره این اقلیم مبادرت میرود چون
 در اقلیم سیم ابتدا بزرگشام و مصر نمود و در این اقلیم شروع بزرگ خراسان که غیرت افرا
 بنام است کرده می شود از فضایل خراسان نیست که در همه سوز زمین عرصه آن
 وسیع تر نیست و هیچ ملکیت و بنا بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد
 عباسی روم با پیروده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند شجاریه و شام و ریانه
 و آنها خراسان در سیم قالی نشان نمیدهند و ابتدا از مر شاه جهان تعلیم و آید مر
 جهان از بلاد مغول خراسان است بعضی بر این اند که آشور اسکنر ساخته و برخی
 از بنیه شاپور و الاکافش می دانند اما صحراست که طبع و پشت بهت بر آبادانی
 انکار شده است و در ملک سلطانی شیرازی اما از شد بر آن بوده چون عراق
 که بدترین اقوام ترکان اند بر سلطان استیلا شدند سه شانه و آشور افغان
 نمودند و به طلب مغز آذوقان و حصاره اشرف و اختیار مواخذه نموده و
 تغذیب کشیدند و زین راه و خرابی بسیار بر راه یاد پس زان تبذیر روی با
 دیدن بجهت بی از مر جانب داد تا در زمان خلیفه جهان نوعی خراب گشت که حالت
 اصلی با زیاده صاید بسیار آسوده که چون خلیفه جهان از قتل و کما رتبه زیاده
 بسیار کوچکین خود نویجان را با شهادت و جزو خود خوار نظیفان و
 ساختن تولی است به و زشتا نشود اما عمو نمود مجید ملک است و
 مخری خوار مر شاه منتظر بود چون بجز از این است چهاره شمشیر

سپهر ساس نولینان شتافت بعد از آن اشکر خورشید تار تار و طمان مرو را چهار روز
 به چهارانده یکی چهار صد نفر از عتق و پسران و دختران بجان مان و اوقیبه
 لشکر مان قسمت نمود چنانکه بیست و چهار صد کس صد رسید بود که هر یک صد
 خود را قتل رسانیدند و سید غزالدین شاه با چند نویسنده و شاعر و عباد
 مرو کردند که تیره لکه نفر و کس بودند و لشکر همگان غراب بود تا در زمان میر شاهر
 این میر نورگورگان فی الجمله جمعیتی دست داد و سلطان سنجری در مورد
 و خود تیره پیر ساینده مدینه جدیدی ساخت نام مردم نشین گشت و در آن
 در ویکی نویسی کنند و چنین بانی آن بود سنجری بود یکی کردند و یکی نو و مردم
 هموار می و اقصیه و توان بسیار و در او پیش از مردم و دستگیر هرات از
 مرغاب باشد و در منتهی میشود و از میوه انگور و خرپوزه نیک و فراوانی در آن
 آما هوای نیک دارد و بیماری در آن بسیار است و در بعضی جاها میوه نیک
 باشد بر این زیور که مردم سینه تا پستان از غرابان بیلافات میروند و بزرگ
 میگویم نه نجاست ابو اسحق طالقانی گوید مردم و نشسته بودم ناگاه دیوار کشته افتاد
 در آن چند مرد می بیرون آمدی از آنها شکسته بودند و بار نیک در آن اورا
 در آن مردان بود و اندر اسلام و از نیکان و بزرگان مکان خوانده بشد عاقبت
 سبک سهرافنده از شعر چهاره و کسای و عجب و فتوی و غیره اندر همیشه و هفت
 ششتری است و مردم نیک همواره آن سنجری بر خاند و در شب خاوران اخصافات
 بر سنجری او را با شعر شش سنجری پیدا بود اخیر کسلسل مسره و حکیم انوری هم از سنجری بوده

باور و با فی آن باور و جز بود و طعام باور و می خیزد شهرت آن آب و هوا
 بدو و لیکن خوش نشینت که حضرت فضیل عیاض و عبید الله مهدی و شیخ ابوالفضل
 از آنجا برخاستند که آب و آبجای نزه و دلگشا است چه شهرت تمام در
 که در شهر ولایت و دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چار است و نیز شهرت که
 ولی در آن ولایت برخاستند و لغوات بنظر آمده که در برابر خانقاه استاد بود علی
 دقان گوشتی که تربت چهارصد پیرت از کبار مشایخ با نیلینا اشام خورد
 گفته اند و مولانا سعد الدین اصفهانی از آن ولایت است کسی از مولانا سوال کرد
 که شمار آن سائید فرمود و آری از رجال من السلام خرس ما بین هر دو هرات است
 و در قاعش نیک بصول می پیوند و قطعه آن از قلاع معتبره خراسانست از غیر
 که در میان شیعیانی فخر خراسان نمود یک لگه و نهاد و هزار خانه در خرس تعلیم آمده
 چون اسمعیل مشهور مردم را غیب بگفت اول شمع داد و در چینی که بفرم متعالیه و
 مبارک به جانب خراسان حرکت نمود و خان مردم نیک ولایت را کو چاییده ما
 و انصاری فضیل فرموده آنجا که بطیب خاطر با نهمه و دو شتا فتنه ازین بسبب
 خرس رو بودیانی نهاد و بیست و پنج سال غراب نازد و زمانیکه شاه طهماسب
 صفوی بر عهد احمد خان و امی توران جیه و گردید و در صد و بیست و می خرس شد
 زمان تا حال آباد است و مردم نیک از آنجا مثل شیخ ابوالفضل هر شهرت
 ابوالخیر و شیخ لقمان رحیم الله بر فراستند شخص بیخ از اینیه کیومرث
 تا یک کوس آب بیخ آورده باعث آبادانی آن شهرت و اشکن عظیم در آنجا

بنا نهاد و در زمان اعتدالی لوای اسلام بدست خنفت بن قیس خراب گردید و بنا نهاد
 به حسب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه که تیرگشت شهر را عمارت نمود و چون آن شهر را
 غلامان نصر تعمیر نمودند هر چند بقلعه بنده و آن موسوم گردید از عمارت عالی بود
 نوبهار بلج بوده گویند چون خالق نام کعبه سطر و شرف و عزت آن شنیدند بر آنکه از روی
 بلج بود بدستخانه و مقابل و مبارزه آن بنا نهادند و بر زیر آن قبها بسته و عملها
 و ارتقا آن خانه یکصد درش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین ^ع ^ع ^ع
 و منور شد در آنوقت خالد بر یکی بدستور آبا واجد و صاحب اتمام بهار بلج بود و
 توفیق شرف سلام شرف خود را عبادت نام کرد و مردم را از عبادت آن بخانه
 مانع آمد لاجرم ملک ترخان نجم رفته شکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان ^{شاه}
 رسانید مگر یک پسرش که بر یک نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت آمد
 بجای پدر بگمزه زو و بر یکیان که آثار وجود و سخامی آنها در زمان خلفای عباسی
 در تواریخ مذکور است جمله از نسل اویند در حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان ^{سلطان}
 آمد آن بلج در معموری بنیایه بود که در شهر و قمری کپه از او و است جای نماز جمعه
 میگزارند و کپه از او و است حمام داشت و از زبده الاولیا خواجه بوانصر پارس ^م
 نقلت که در وقت استیلا و محاصره چنگیز خان مردم بلج پیشکشهای فراوان ^{کمال}
 عجز و زاری و اطاعت و نقیاد با استقبال شناسند اما از شدت قساوت
 قلب آن شقی فایده نداد و نظم چو پیچید شد و او را خاک بلج ایل بلجیاز ^ن
 کرد و بلج زویرانی آن شهر را کرد و دست از خون خلائق زمین گشت ^{طشت}

با تدریج آبادانی یافت امروز شهرت و رفایت عظمت و شکر فی طبعه دارد و
 کوه قاف و خندق چون در پای محیط و مستقر از اوصاف و از میوه و انگور و
 خرپوزه و هندوانه و انشجریک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه باریک
 شهرت و در حقیقت مسطور است که در هشتاد و پنج که میرزا با سنقر خا
 بزرگ خود سلطان حسین در بلخ لوامی بایلت مرتفع گردانید غریبی شمس الدین
 نام که نسبت به حضرت یزید بطامی قدس سره میرسد از کابل به ششادیه تا
 ظاهر ساخت که از در زمان سمرقند جوئی تصنیف کرده بودند و در کتاب کتب بود
 که در حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان
 است بنابر آن میرزا با سنقر با جمیع کابر و اعیان بدانجا که سفر سزاگانه شهرت
 بوده ششادیه را موضوع چنانکه در کتاب نوشته بود و گنبدی بنا شده و تیسار
 میان آن موجود بود چون اندکی زمین را احقر کردند و جوی از سناک سفید پیدا
 کرد بر آن با سنقرش بود که در قبر سید النبی رسول الله علی و بی الله میرزا با سنقر
 و حال فاسدی همچنان صبا و شمال بهرت نرسد تا ده صوت الله عزوجل نمود
 و بر آن خود بد آنجا نبضت فرمود و عمارتی در غایت رفاهت و وسعت شهرت
 حومه با ای مشهور و کاکین بنیاد نهاد و یکی از آنجا که به شهر شاهی مشهور است
 فیصل از اوقاف ساخت و تدریج آمد و شد خلایق بدان غنیمت بخامید که هر سال
 قریب سه هزار تومان کیلی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بد انجامی آورند تا
 این استان مرطوب تر و یک دور است و از بلخ مرده و منیک بیا رخواستند

مثل حضرت ابو سعید خدری و حضرت ابو بکر راقی و مولانا ابی الدین ولد و
 شجره شجره و مولانا ابی الدین المشهور بمولانا می بدوی قدس الله روحه و از حکما و
 دانشمندان مشهور علی حسینی و از مشایخ مشایخ ابو الحسن شهید و ابو القاسم حسن عجمی
 و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و شهید الدین و طوطا و امام شمس الدین باقر
 جغتوی و غیره و در این شهر از اجداد است و در غرار نامی نزه و باطراوت و صفا
 یافتند و از هم کیفیت بسیار دارد و سانس صاحب مد فیله اند و اکثر شهر
 می نبرد و حکم غیر قابل اگر چه چهار یا شش سکر بسیار است و خود ولایت یافته است
 هر است از آن کس بسیار است و بعضی همیشه ادا عمل اند خود نرسیدند و از سر
 سبب آن نبرد که است و هر قدر می میرند گوگان بوده و هر قدر عمل و عمل
 و باطراوت نبرد و آن که در این صفات این قلمیت و برین شهر
 شده و برید بدان سبب است می نماید بر نبرد زمان سابق شهری بانام
 بود چون پیکر خان بران استیلا یافت نوعی خرابی و بران گشت که از آن گل
 غیر خاری و از آن گل هر خلیجی باقی نماند و الحال بقدر شجره خدیجی و باقی
 در آنجا همواره مردمی است و صاحب و تعداد از نبرد است از حال
 محمد علی حکیم و ابو بکر و راقی و از شجره میوه است و در این شهر است حصار کوهر
 نزه باطراوت است از نوا که و شمارا نگور و آنرا حصول می یونند و در آن
 شادمان است و هر خلیج که از نظر آنها آید بسیار است بر یک طرف آن شجره
 نبرد و قطره شکر طاق بران است شده و از قبیل گلاب چناب و دیگر

کرد و کافر نجان در مبروه و دیهات آن ولایت در جریان این حمله آن بوفور فوا که مبروه
 مقامی نام است و تیکه رفا عشن محل می آید و اسپان خلی بن الجوه مشهور است و مبروه
 در شجاعت ثالث رستم و سفیدار اند و دارالملکش کولاب است که حصاریش در قله
 حصانت و استوار است لفظ قلعه خوب چو دیوار بهشت است که مبروه مبروه و آنرا
 گرواژ که صبا آورده به غالیه آنکه حوزان برده در مزار فیض آثار حضرت میر سید
 سید علی بهمانی قدس سره در جوار کولاب دیده می شود محبت چهار دیواری و محفوظ
 مردم اکثر زیارت مشرف میشوند بخشان بکثرت مرایم و فور مزاریم و زیارتی بسیار
 و بسیاری اشجار و آثار نشان کشید نمونه قندار است و اهل آنند یار اکثر اشجار
 و بنابر لطافت آب هوا کثرت سبزه و جلکا همیشه در صحرا بسیرند و اسپان قوم
 ستم و نرم و موم فراخ کفیل اغریان فریب برین خشک پی و چوب بود در میان ایشان بسیار
 بهم میرسد لفظ برش قطره زن لبان سحاب باوتند ز جمیل برق شتاب
 شکر و یوزا و خارا ستم غنیمت یال خیرانی دم موم آهن سنجی ستم او و خار
 قائم نرمی دم او و تاز همایش بی افسرده رخس دار اسکندری خورده و اگر چه
 سوادن بسیار دانیدار است اما آنچه ذکر توان نمود کان نعل و لاجورد است که سر
 لوح نسخه عالم رنگین ساخته فرود و کان لاجورد و لعل در کان بخشان راه زون
 اعتبار انداخت پرخ و مجیر خشان راه و جواهر نامه مذکور است که در قدیم ایام کان
 محل چین مکان عقا و کبریت حرانی نام و نشان بود که در به بخشان در زمان
 یکی از عباسیان زلزله شدید روی نمود و مصلح بود است لاجورد نعلها بر

گروید در حال آن احوال در یکی از جبال که از تاتنگ تنگیان خوانند سنگی سفید از
 لعل استخراج مییابد بر صفحه ظهور افتاد چون شرایط تفحص بتقدیر سپیدن پوشیده
 ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندرت به دست می آید چنانکه در کتب مشهوره و در کتاب
 امیر تیمور و همچنین بعد از شتمال در شاهزاده و بهنگامه نیز از زبان پشنان قطعه لعل
 آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست شقال با دیگر تجایف ارسال شد
 صاحب مورا لقا لیم آورده که حکیم ناصر خسرو و علوی وقتیکه در مواضع مکان بن
 پشنان بسیر و حمامی ساخت از عجایب عالم چنانکه جامه که آنجا در بر می بوده که
 بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند در می باز میشد و قیبه پیدا
 آمد بر شمال جامخانه اول آنکه بر دیوارهای آنجا نه هفت حلقه بود و باز حلقه میکشیدند
 در حمام پیدا میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حمامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگر
 میکشید در جامخانه اول میدید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانه های این حمام
 نیک جام روشن بود گویند هنوز تا این عمارت باقیست و شمال آن پشنان از
 سکنه قفقوس بودند سالها حکومت در آن سلسله بود تا سلطان ابوسعید گورکانی
 سلطان محمد را که آخرین آنسلاطین بود بقتل رسانید دولت آنجا در انقضای
 یافت کابل از شهری قدیم جهان است و شرق آن عمان و پیشاور و بعضی و
 هند و غربی آن کویت است که مسکن قوم کدوری و هزاره است و شمال شرق
 ولایت قندز و اندراب است و کوه هندو کش فاصله واقعه خورش فزول
 و لغز و افغانست ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

از کتب مشهوره و در کتاب امیر تیمور و همچنین بعد از شتمال در شاهزاده و بهنگامه نیز از زبان پشنان قطعه لعل آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست شقال با دیگر تجایف ارسال شد

کابل و دیگر بجای میتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا دو ساعت بجای
 میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارگده تومان در آنجا
 داخل نمائند که در شرق روی کابل واقع شده و تا ششصد سیر و در سنگ است و
 ترین آن توامات سنگ نهد است که برب و کندم و نارنج و کبک و نیشکر و این
 تومان خوب میشود و دیگر تومان علی شنگ است شمال و بند و کش پیوسته
 ایام نور در این تومان قسست و بارشاه در واقعات خود آورده که در بعضی از توامات
 بنظر آمده که حضرت امام ربانی کبک و کان نوشته اند مردم آن ناحیه غمین و
 کاف تا عهد کنونی غالباً از نیجه اولایت رالمغان گفته باشند و تومان دیگر در
 نور است و شراب دره نور شکر است در هر چه میوردی مایل آنرا تاشی گویند هر چه
 خیرت سوادین تاشی دیگر تومان که دره نور است و سرحد کافرستان و قشقه
 و این تومان ناصد سواد و بچور رسم است که هرگز نمیبرد او را بلای تخت از چهار طرف
 بر درندگان زن و صید عمل بدی نشده است بی سعی و خواهش در حرکت
 آید و اگر آن زن عمل بکند مردم حرکت نتوانند کرد و اگر بشواری دیگر از چهار
 تومان کابل یکی تومان فخر است در این کوستان نار و جلفوز و در آن که اصطلاح
 انداز خنک گویند بسیار می باشد و چراغ مردم از طرف از خوب جلفوز است که چون
 همیشه نور میدهد چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوستان رو یاری است که در میان
 برودت و سردی در آن از هر چه است شبیه بلبل شبیه که از دختی بدختی و شبیه
 و از آن رو پاران گویند و دیگر تومان غور بند است چون در اولایت کابل باشد بگوید

واندان گنبد بجانب غوری میروند هر آینه بغور بند اشتها ریافته در غور بندگان فخره و
 مجور است و تا بصل نمی آرد و در میان غور بند و آب باران دو مرغزار است که
 فصل چهارم نصارت و نزاهت آن دو مکان کم جایی نشان داده اند بپادشاه
 واقعات خود آورده که وقتی یکی از آن دو مرغزاری و سه قسم لاله شاه وقتاً
 که هیچ شباهت دیگری نداشته و نیز آورده اند که در آن مکان لاله است شب و
 از عالم گسوسی که اثر لاله گلبومی می نامند و دیگر توهمات دارو که اگر بزرگ یک
 پرواز و کسوف در آنست متعاقب و استرغیج دو موضع اند که در لطافت سیم دارند و
 میرزا الف پیک بن سلطان ابوسعیدین دو موضع را سمرقند و خراسان منخوانده و
 ازین دو موضع گذشته قریب یک فرسنگ دره است موسوم بخواجه پاران
 که از جایی نیکنام شهر و مکان است محل اصل خواجه پاران چشمه است که بزرگتر
 چنان بسیار بوده و برین و سایر چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
 ناریست که از زرد و سرخ و رنگ میسکند و این جنس درخت را از کرامات است
 درویش می دانند و تگار جایی مایل به باران است و اکثر وقت در خواجه جانو
 می یابند و صید میکنند و تباری تگار یو تبار است که گلگی ساج از آن بصل می بیند
 و کابل از جمله چهار شهر است خراسانست که عبارت از هفت و قدرار و کشمیر باشد و از
 خوان عوام بود که لذت شترش بحال و نور شاه و گردا یکسان بهره مند و علم
 صلاح و قصه از آن زمین نریت آیین بهر سیده اند مردمش از غش و سیم
 بمرکز ملازمه شین و لغش ایند و نکته های طیر فالتش غم زوا و اندو چسپانند

شیخ احمد سرسندی کاتبی الاصلت در کابل تولد یافته چون بسن شد سیب بسیرت
 شتافته و در آنجا وفات کرده و مدفون آنجا بسیرت می شود گشته حضرت شهاب
 پذیر بزرگوار ابو حفیظه امام عظیم رضی الله عنه که از اولاد نوشیروان بوده و چند
 در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالی مقام در کوفه پدید
 میوه و انگور کابل در خلاوت و پائینگی با نام است سیران موضوع است از
 نواحی بامیان در کوه ایشتمه است در شعبه که چون کسی نجاست در آن اندازد
 بگوشد آفتاب که از عقب و آن شود بلکه فرو گیرد و پاک کند و نیز در زمین بامیان
 چاه است که آنرا غورک خوانند و آب بسیار و چون نخ کشند شود و قصد
 کند آب فرو شود و نخ را غرق کند و فرود رود بعد از ساعتی بسنجان نخ می کشند
 اندازد و صوبه که پیشانیهاست عن الاقات و التمدیر از مشایخ بلاد عالم است
 و انولایتی است قریب چاق وسط اقلیم چهارم واقع شده چه اول کجایی است
 که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و طولش از جزایر خالدها
 یکصد و پنجاه و پنج است آن را اصل بلاد خراسان می شمارند عرض آن ولایت طول
 افتاده از جمیع جوانب محفوظ است بقلع و در پنج جبال قاف شمال کوهستان
 بنشیند بجانب بلخ و هندوستان زمین شمالی بطرف بدخشان و صوبه خراسان
 و جانب غربی بطرف بلخ و محل اقامت قانع و طرف شرقی منتهی شود
 بمادی رضی بخت و مساحت طول آن ولایت آنچه هموار است آنجا که در
 آنرا بلخ و سنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی چهارصد و شصت است

و در نفس اندشت همواره در میان کوه بسیار و قفسه هزاران هزار میوه و مواضع معروف است که
 و دستش فلان از قسام و خندان میوه است و شمشیرها که اکثر آنجا سازگار و بجا می آید
 روی شامخات فلان محکم و حصون پنج از جبال گردون شمال پیر و آن عرصه پیر لهما
 کشیده که از آن از تعرض عادی مامون باشند کسی از پرگانده بی انگیزه میدان آنجا متفق
 باشند با وجود کثرت انواع و شدت مقدار تنجیر خلقت قدرت نامی باید معطر راه های انولاست
 نظیر است که با صوب شمال که نهایت شوار که از پرگانه کوه مامون بر راه خلقت بروند و
 میسرند و در راه و از که صعب و قریب است و از آن جهت که در پشت مکر و در این
 و در هم آنجا که بنا کار میوه اندر رود و شش از چند نوع میوه میوه پیر میوه پیر میوه پیر
 راه های که بصوب شمال است اگر چه در سابقه و شوار تر بود و این چنین زمان تکوین است
 کشیده و او نشان چنانچه صاف و هموار شده و هر چه که بصوب شمال است
 از راه غربت شور و خالی از حصون است چنانچه در روز قیامت نیز در است که شوار است
 که چار پان تلف نشوند و این هر دو راه تینین یکا شق و حصون و ماسه میوه و در آنجا
 و ما چین و کشتان و توران و حدود و تنگانه و کامروپ میسرند و ما چین جنوب و شرق
 بطرف بند هم را بسته اما چندین مسکوک نیست و زمین محدود و تپاوی اراضی مسطوره
 بز چار قسم تقسیم شود که زراعت آبی است مالک با باغ و گلزار و میوه در ماسه های
 و یا سه برگه و در ماسه و مستقرت و در راه و ما چین و تینین و انواع گلها در کنار و در خانه
 است و در کشتان رفت میبار و اما کزنگی بوز نمیداشد بلکه در میان طبیعت و چو
 حرارت خنیزی میگردود و تا پستان کمال لطافت میوه میگردود و در او میوه پیر

فتنه احتیاج مرو و اکثر اوقات نمیشود و از ایام بهار و شکوفه چه توان گفت با مریبا
 اگر کسی غیر طبیعی خود در صفت تعریف و توصیف آن کند از عهد و عشره عشرین بیرون نیاید
 باشد و در فصل خزان که ایام برگ ریختن از ریختن اوراق مشکبند و درختان و دستگاه تاشا
 هر چه فصلش در ندرت و نصارت گردان یکدیگر برده اند نظم مستجاب چهار فصل از و
 تیر و اردی بهشت و بهمن و صفر و نیت در وی انصاف صفت و شتاب بی گل و لاله
 کوه یا صحرا و مصفا آن جهان و موثر همان بیان و توران و شعراناد بره گفتار و فصاحت
 در الو الی... ^{تقدیر نظم و شعر در تعریف و توصیف این بده صنایع قادر بر یاد و سخن}
 و او اندک عشره عشرین در حق دیگر بیان بوقوع نیامده که اگر کسی بجماعت آن در و از و
 مجتهد بسو طریقه رسد و بی کسی از چنان لطیب خاطر و خواهش دل بیرون نرفته و نمیرد
 و در شاه جهان که در مزارع جو هست از خواهش دل گفت که کشمیر و دیگر هیچ مولانا
 شرف الدین علی یزدی در خلافت نامه خوانده میر و حبیب سیر و امین احمد را که
 در هفت اقلیم مجربان ^{از هزار گار ستار و شیخ عبدالحق و بلوی در تاریخ و علمی و عبادت}
 شیرازی در روایات و خانکد شاه بلخی در موصوفه الصفا و میرزا حیدر کاشغری در
 تاریخ رشید و صاحبان سلیمان و طبقات ناصری و امین اکبری و اقبال نامه و
 غیره تقدیر و تعریف این در سخن سیرا و او اندک میزیدی متصور نیست بی هوای
 محط و نیت که بخارا و همه کوه است و هوای او شامه کافور گار فیض آتش جا
 باوه و چانه و چنگ و چغندر است و با هر روز بارش محل رود و هر دو سه و سده و
 لالاش در غایت دل گلر خان نهاده و بیغشاش نظر شاهان بیباور او و هر هر کان

<p>کشم گامی جلوه گاه زینان بینی و به طرف که نظر بجای سخن جانانی نطق خوشاک کشمیر خاک پاک کشمیر بهشت تقدیر بر زمین است بهشت خورشید است بهشت بشویش بر زمین خود او را بهشت از سبزه چشمه و نه بهشت این است اگر نیست بهشت آید باشد هر که بهشت سوا مان گلین آماشای شکسته سیر کشتی کول افکنه از آن جلوه بر بهشت گل که سمان او کما تیسیر کسین صحرای پیشش شهر چین در حسن ز خرید چند ناز در خانه در پیش شهر بهشتان لعل باوند کرد ز شرم زینش ملک</p>	<p>که باشد یای جان خاک کشمیر و هم عینی جان بخشی هویش ندید و گاش کشمیر از دور نسیم از باغ و رخس عین بود اگر که است گردشت اگر فرو شد از برتیمش فرج بخش است باغ شادمان گاش چون شفقین عام کرد رساندش از حرم بهشت کوزل بحر بر زیر نگین است چکان دوزخی کندانی قبار خاک آینه داین بر پرست فرسید گداز هر گداس ناز بر این زمین بود صد بیخیز ز می با گشت مشهور ز نصیب حسن بر کرد جهان سیاه پایو رخس کرده بهشت</p>	<p>سبزه ایس شک فروس برین نلال خضرب جان فسرش بگندم درون آدم حلیه سنا طراوت از زلفش آب در جو بگویم نکته خوبی که بنیت که در دلها نشاء دارد ز رنگ نیری گلهای نگین بهر عنایتش نام کردند چو فل بر دم از روز در با بزاید گز آب شش چسبیت شام را با این در اگر و هم آن خود نهند بگو با بصرون شکر گداز که خور از هر خورشید چو سامان شایس ساز کرد بیان شش نوز با بجان بهشت سبزه کیش خوشتر</p>
---	---	--

این شعر در کتاب
 گلستان در وصف
 بهشت است

همه کوراب و طوبی خزانند	همه خوشبوی ماه پاره	سپه آویزه پروین گوشواره
عباسیان نشان شکر شیر	لاخت لخت شان چاشنی گیر	گفته عشق در از بهر کناره
بگرید وین از تیر نظاره	نه بران دل چو پای کرده است	گفته دام گویش شسته
دوران شان ننگ دین شیر	قبیم ریزه با چون سوس	خیز ز نثار صبر باور
ناله تن من سوس گشته	پرسوگروش چشم خنکوی	چوان سینه که سینه باهر
نکوه سر ساروف گوگیر	نموشی انبان داده بقر	تغافل بکجا اوین
گو چون شرمه از دنیا برون	نظر ساروف دانش چو برون	تا شاخه مرغان خنایت
بترجم آن خیز عقل و در کفایت	بهرت با جان بر بنفین در کفایت	بمان سیرین بین جبهه
اگرست و بیست باره ایجا	بهرت سینه در رو نیاشته	کون کعبه سیر و نیاشته
نمای زمین کوراب معنی	انبر سو برون برق نخل	شهر و قصبات غارت نامه
بسیار است اکثر این چیز	از تیر طبعه تیغ نطقه شمشیر	دو جوان از ایوان هم دروغا
و نجات و فرس اسوان	از سحاب خام و صیقل	شهر و شهرهای کلان براب
میستد لقمه و خونی و ساج	در تیر و تیر و تیر و تیر	که تیر و تیر و تیر
ناله و صیقل و تیر و تیر	در تیر و تیر و تیر و تیر	هر تیر و تیر و تیر
شکر و شیر و تیر و تیر	از تیر و تیر و تیر و تیر	هر تیر و تیر و تیر
کشمیر و تیر و تیر و تیر	از تیر و تیر و تیر و تیر	هر تیر و تیر و تیر
هر تیر و تیر و تیر و تیر	از تیر و تیر و تیر و تیر	هر تیر و تیر و تیر
ناله و صیقل و تیر و تیر	در تیر و تیر و تیر و تیر	هر تیر و تیر و تیر

در کتب و کتب و کتب و کتب
 در کتب و کتب و کتب و کتب
 در کتب و کتب و کتب و کتب

در کتب و کتب و کتب و کتب
 در کتب و کتب و کتب و کتب
 در کتب و کتب و کتب و کتب

پکنس و هوای آفتاب و جلومی پیوند در میان نفس مشجر جریان می یابد و آب تالاب
 و جوی کلان استند که از جانب غربت میرسد و جلومی پیوند در قصبای کثیر نموده
 با جلوم ملحق شده از سر گذر میگذشتند از راه پنجاب و اطراف پشاور عبور کرده با دریا
 دیگر در حوالی ملتان پیوسته اند از قنیه بدریای محیط میریزد و این دریا را در نفس شریف
 جای بل نامی جوئی بسته اند در طرف شرقی مشجر تالاب است که طرف
 باغات پادشاهی بانها و حوض آب چادر و فواره است نیز تالاب خیر میرسد و در
 نشین خیر دار و خیر و در غلین و در کوهت تاشا و قنیه دریا و باغات درم سیاد
 الاوقات مسوک درین وقت و کشتی کثیر تفوق بر جمع سوار و بار و در شهر
 دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال و تالاب
 سیر و تالاب اگر چه تالاب پلایه تالاب کلان و اگر آب این تالابها در
 میگردد در میان این تالابها آب بسیار زمین آنقدر بر این تالابها
 و بعد غلوا و غرض از سطح دریا مرتفع میشود و چنانکه تالابها نامی دیگر
 نیز است در میان این تالابها و خیر میامی دیگر یاد کرده و سفایر
 باغها و کشتی کرده نامی مرتفع است و در این تالابها و کوه پشته
 کوه و تالابها کوه پشته کوه در مو و یا سو و کوه پشته کوه پشته
 یا یا پشته کوه پشته کوه پشته کوه پشته کوه پشته کوه پشته
 خاکی که در این تالابها و کوه پشته کوه پشته کوه پشته کوه پشته
 تالابها و کوه پشته کوه پشته کوه پشته کوه پشته کوه پشته

بانظران نوار و ایشار و آب چادرانها و ایشارهای نخلک پیوند
 و انواع دیگر چاه و دیده سپند و میان و چه ششمی ساله مارانکه لفظ شال بر زبان
 بندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و خور می است و مطلب و عشق
 نیز خوانند یعنی خانه عشرت و مراد و دیگران شال که بوفور طراوت و نصارت و نهان
 و حوض و نواره و غیره نظیرند و در بیان نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و
 باغ نغمین و باغ پیر و باغ چشمه شاهی و غیره که اشعار شیدا یافت و بار مثل کلیم و
 وسیله و قوسی و فخر و احسن و صایب در تعریف آنهمه زینت و فائز شده اگر چه
 مضامینات کشمیر در وقت که قلعه لداخ و سکر دست بود و در گذشته در و چون
 بوده لیکن حال در نسله باوشاهی بنجاه و پنج محال است که صاحب آنهمه بیست و
 کرور است و بنظر قبحین و کهنی و دار و در میان و در نسله که با شالیان که
 و کهن و بانها و پر و پنج و راجور و آدیوان نوشهر که تعیین موافق در نسله
 محال که عبارت از شالی شش مرگنه است و بنظر سرتی نگر سوی محال پیر محری است
 سه هزار و دو صد و هفتاد و نود است و خصوصیات و عجایب کشمیر بسیار است اول قماش شال
 که در عرب و روم و چین باطن تحفگی و خوشتر قماش دوزی و سسکی و ریاضی و
 قماش موجود و مخلوق است. سرتی نگر یا خند را در نسله محلی و گانگاری آن طرز و دیگر
 و آیین دیگر و دیگر آیین و سسکی نالسی و نوار و نسله که در نسله
 شال در معرض پیر و جمع کی با دیگری در نسله و نسله و نسله
 نقوش آن باب دستنگاه نسله نسله با پیر نسله نسله نسله نسله نسله

با خفیت یکشنبه روزه بهین حال است بعد از آن روز و ده ماه بی آب است و دیگر در موضع که
 سوراخ قطعه یعنی است که چون در آن زمین چوبی غلایند بر آن دندان سوراخ پنج نشانی
 می برآید و در پرگنه کا مراح کو بهیت بلند و در حمان و گیاه انگوه سبزه است لیکن اگر کسی
 دیگر از زمین حفر کند شعله آتش می برآید که از آن طعام میتوان نجات و دیگر در پرگنه و
 چشمه است که مردم باستان طالع در آنجا می روند و در سال قاری و پنج بانام خود
 نوشته می اندازند و در آن سال می پوشند و در چشمه می اندازند و بعد یکسال باز
 آن طرف آبرو و آب ظاهر میشود و حاجت طالع در طعام نجات می برآید و در هر طالع
 شخص در و پنج او بدستور خام می باشد و دیگر در پرگنه و چهرن پایه نزدیک است
 است غار است نمرات نام و در چشمه است که صورت آدمی این نجات می
 در تمام ماه بدستور ما هتاج در زیاده فی و نقصان است در آن زمان که در
 خوانند و دیگر در پرگنه و در موضع و آن گام نوحی است سینه در
 نام از ده ماه خشک می باشد و کجا اول پیل بر و نشانی آن نوحی است
 و دیگر در چشمه آب از ده است و نیز در پرگنه و در چشمه است که در
 بلکه احتیاج آب در ندر جاری میشود بعد چندی که سستی شود خشک میگردد
 در یف نرگام ختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و در آنجا خشک است
 پرگنه دارند در موضع و روزه فارسی است که آرای نام شخصی را کند و خوش
 آن غایب گز و ارتفاع چنگ گز منتهای آنرا کسی ندیده هر چند
 و دیگر در پرگنه و در آن غار است و در آن غار چشمه است که در

اگر احیاناً کسی در آن آید و پاره از این بخورد و خوشگوار است و چون بیرون آید سنگی
 سخت مانند بلور میگردد و در یک کوه باران نیز غار است که رونده هر چند غایت سحر
 بتقدیر ساند تا بهای آن نرسد و دیگر چشمه است در قریه لوی که چون بر قدر ساری که نشانی
 یک چشم اند و چشمه بون را یک نفس آب بسیار میچوشد و یک نفس آب منقطع میگردد و تمام
 سال این منوال است دیگر طرف و چهرین پاره چشمه است که هر گاه بالای چشمه فریاد
 کنند جناب از آن ظاهر میشود و هر قدر فریاد بیشتر جناب نیز بیشتر است و دیگر در پرگند دیوه
 چشمه است که در آن چند چوب بزرگ است هر گاه چشمه چشمه القدر بتلاطم می آید آن
 چوب بر هم میخوردند و متوطنین آن خود و بمشایخ آن خیال است بنا بر وقوع حوادث می نماید
 و دیگر در پرگند گوشت چشمه است مسیحی کوچکی که تا چشمه جلو از اقسام ظروف سفالین
 است هر چند مردم میخواهند که ظرفی از آن چشمه بر آید صورت نمی بندد و چون بر سطح
 رسد بی اختیار از دست می افتد و در آنجا میگردند و تا رسیدن بقعر آب باز به هم می پیوندند
 چشمه های گرم در کشمیر چند جا است که غسل با آنها در قلع مواد و امراض فرسوده سوداوی
 و بلغمیه کثیرا انتفاع است و کان نیز در کشمیر است و در پرگند که در دوازده ماه و در آنجا
 رخ می بندد و باوصف آنکه در ایام تابستان که از طرف آن دره نهایت گرم شود
 با اجمل عجایب کشمیر زیاده از آنست که بجز رسیدن محاق فلاطیب بر همه قدر کثرت
 و ابائی کشمیر العبد از طوفان نوح صیبت افتد در زمان سابقه راجیا نبود بکمال استقامت
 و اقتدار در آنجا حکومت میگذاشتند و در تپه چارتر سال و سیصد کسری در
 تصرف داشتند تا در کشمیر نفیست و در چهری زمین شاه النهاط سلطان

صدرالدین بروست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره
 اسلام مشرف شد و بعد وفات او پسر میر که سلطان حسن الدین لقب بود و پادشاه
 تریاره بود و بعد سال حکومت در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در
 ایشان افتاد و تا در شصت و شصت سلطنت مستعمل تقویم چکان گردید
 فرقه چکان در نزد پسرین شصت بود در مردمان کشمیر را با هم نفاق دست داد
 و در شصت یک اور دست چغیانیه بودند و تسلط چکان یکی سی سال بود تا
 در شصت و دو و چار بتصرف اکبر جمال الدین آمد همیشه ناظران از طرف
 سلاطین چغیانیه حکومت میکردند و در سال یکصد و شصت و شصت و شصت
 عبداللہ خان شاعر تھامسی از طرف احمد شاه در افغانی صوبه را متصرف شد و بعد
 و نو سال از دست چغیانیه بیرون رفت ناظران افغانه نوبت بنوبت شصت و
 سال کبیر چغیانیه در کشمیر تصرف و تسلط شدند از درج رمضان سال کبیر
 و دو صد و سی و چهار ملک کشمیر شریف سکان از توابعان گردانند و در پنج
 نوبت و هفت و پنجاه و چهار روز شرفی کی بعد از دیگری بتسلط و تبحر گردیدند
 شصت و دو و سی و هفت و آخر سال کبیر و دو صد و شصت و دو و شصت امام الدین
 از کشمیر بیرون چکان بیرون آمدن ملک محروسه یعنی نگر نیش در صوبه از طرف
 و کبیر چغیانیه را صاحب کند و نیز کشمیر را در منقوض بهار از چکان است که گردید
 در شصت و دو و سی و هفت و پنجاه و چهار روز شرفی کی بعد از دیگری بتسلط و تبحر گردیدند
 شصت و دو و سی و هفت و آخر سال کبیر و دو صد و شصت و دو و شصت امام الدین
 از کشمیر بیرون چکان بیرون آمدن ملک محروسه یعنی نگر نیش در صوبه از طرف
 و کبیر چغیانیه را صاحب کند و نیز کشمیر را در منقوض بهار از چکان است که گردید

آثار عاظم و نوشیدان است و کوشش او سیان رسته و اسان بر تخت سلطنت تکیه
 و قدرت دارد بسیار بدعات ظالم حکام سابقه بر انداخته سعی در بنا عت عمل احسان و
 اهل کمال و اذکار نام نیکند و وزیران دولت اگر چه در پرورش اهل کمال کرم گردیدند
 و یوالتصایف می چشم و دیوان که پیام دام چنانه نسبت مقیاز مستثنی بین الاقوان
 خوب اصناف فضائل منصب استایل فضل ابا الطیب دولت مودود با نوع احسان و
 احوال میگردد و اقتصاد و لیا و سادات و علمای و فضل و شعرا از بندگان ممتازند که
 آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آن بکتاب تصویر خالصت رسیدیم
 نیست که در آن مرقبه زندگی نخواهد بود و در ایراد و مساوی بزرگان از غایت شکر و
 نذر و همچنین در ایران در نوزاد مجموعه یا بیاضی بمطالعہ میرسد که عالی از شعر شاعرانی
 بود و مورد تمجید شعرا از بزرگترین شاعران عصر فی و یا با اول و حکمی در مولانا ماهر
 نامی و فاضل مستغنی در خواججه سمیع احمد نوشهر و ملا مظهری کما و می در دین و تندی
 در مظهری و شیخ کسری و سواد بجز طاهر غنی و قیام عشی و در شکران نامی و سیر و یار
 کاتب شریف حاجی مسلم سالار و آه منی و ملا طایف و ملا امیری و ملا بیفش در قلم
 و ملا شارق و دیگران که در نواب و اهل کاتبان صوفی و پسر ابا العالی در آن
 عشق و محبت و اسان و ملا سائمه و غریب قبول و سیر گرامی در حسد بیگ ملا و
 در امرو و سواد و صفای چشم و محمد شرف بیکاه لطف و سیر بیکه و ملا و
 نوزاد و بیکه سامی و نوابه و بیکه صفای و نوابه و بیکه لطف و سیر بیکه
 ملا و سواد و بیکه سامی و نوابه و بیکه صفای و نوابه و بیکه لطف و سیر بیکه

محمد سق مری قادری عظمیٰ عندا چند افراد شاہ پیہر صاحبان یونان از کماہ اشعار و ہجرت ہا
 مکتوب است و اگر تریح عصرا عصارہ نیکند و کہ شاخسار کلاسن کشیدہ از عند بیان سخن
 عاری بود و در ہر مقام بلیلی است و در ہر گوشہ تراشہ فرو سیا بگلشن شیرین کن
 گوش چو گل کہ گرد ہر چمنی بلبلان ہزار آئندہ و از خوش بو بیان بسیار چون محمد مراد
 زین قلم و محمد محسن شیرین رقم بسیار بر صفحہ روزگار نقش وجودم شتند و در نہایت
 ولایتی است مابین چین و ہند آشتہ قصبات بسیار از جملہ کن تبت کلان را کہ در آخر
 نیز گویند مشہور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است کہ از گو سفندان
 آن نواحی بہم رسیدہ و آن در کشیر رسانیدہ و رشتہ شال با امان با بند و ساکنان آنجا
 اکثر کافر اند و در کیش مانی نقاشی و بعضی مردہ را بسوزند و بعضی دم نندا کہ ہنوز
 عشاہ و رمقی از جان داشتہ باشد سیرا اعضای آن مختصر از ہم شگافتہ کار بر یک
 الموت مختصر میکنند و از مال مردہ مذکور دیواری طولانی بنا بر تھاج گیر و در عہد بنا
 و آن را آنی مانی خوانند و موجب ثواب حق مردہ می دانند و منتظر خروج روح و جان
 از بلکہ برای ادسا ہا ترتیب میدہند کہ چون بر آید آن ہا را زندہ کنند و کیش
 ایشان را شوہر آن متعدد میباشد و اگر قصہ بردار و نیز بازن ہای نشان صحبت
 دارد و بشہ طر عطا ہی بگردم نیز ممنون میشوند و ببت خورد کہ آنرا شکر و گویند قلعہ
 دارد از سیکلت سنگ صورتی فیلی کہ در ہا طرفش آب جاریست و شوہر قلعہ سحر کیست
 از زندہ کشتا بار عالم را نیست ہ اہل اندیبار بھرقہ مردم شیخہ متعصب اند و در خدود
 بختی کو عیبت کہ ہر کہ بر آن صعود کند در دم نقشہ منتقل شود و ہر شخص

لاسه نزدیکه بیبال است که در شرق هند است و ابتدای سلطنت پغلیان است
 و لاسه بتجارت مشغول است لاسه نامی قومی انداز که در هند و در سبب انوی است در حاکم
 قوی از آنها سرزند که عقل اتقان حیران است و از طرف شمالی لاسه شهر بهرام است که
 در بیان آن شهر در پستان برف و شمالی بلده و قافل بلده است که ساکنان آن شهر
 پسته و تجانه بزرگ در نجاسته در آن بی بزرگ است که شمال شبیه شاکونی است
 که مردم صحران در این میدانند طهار خان نیز در این است و شهر سید قوام الدین
 نام مسجدی عالی در غایت تکلف و زمین ساخته و در جوان آن تجانه است که تان در
 و کوچک آن بصورت منسوب است قراول قلعه است در غایت تان بر که کوه و
 یاد از یک راه بالا رود و ندارد و شهر شهریت در غایت و سور شام بزرگ
 کشیده اند و میانش بریم است مشاوی الاصلی مشبه بازار نامی و در این شهر
 هزار بار می چکل در غایت است و در چهار گوشه و در اکثر جایهای آن شهر خوانی بود
 فصایان آنجا گوشت و گوشت خوک با هم در یک کباب و نیمه میفرشند و با
 چهار سه قوی در نجاسته است و در هر چهار سو ق قوی از چوب در کل نیست مالک
 و شهرت بخاوند و بر فضیل شهر در هر دست قدم بر می مستفت و چهار و دانه
 چهار کین شهر در برابر هم کشاده و ما بین هر دو دانه مسافت بسیار است و درین شهر
 بیست و هفت مقدم است با تکلف و زمین تمام دارد و هر تجانه پس از او و در آن صله
 حال بسیارند و صلهای عشرت و دخول در دهوار سکیو تا خان با بلع که پای تحت
 قوامی است نو و نوب نام است و هر از بی و بزرگی شهر شهریت و در میان هر دو راه

هر دو بام قرغوی و قرغوب عبارت از خانه است با ارتفاع شصت گز که پوشیده از ساج
 بوده از می نشینند و آفتاب را چنان ساخته اند که از آنجا قرغوی دیگر سنیاید چون در
 دست دردی بحال با می قرغوشش کند و اهل قرغوی دیگر این حال شاه
 کند همیشه عمل قنایم نمایند تا تصدیان باوشاهی مطلع شوند و احوال سنیاید
 در یک شب بربیل احوال معلوم نمایند متعاقب کتوبی دست بدست بدگاه رسا
 تقید کنایه است از خانه دای چند که در محل سعین ساکن باشند و ما موزند با آنکه
 اگر کتوبی با چهار سه و بی احوال بقید قوی دیگر رسانند از یک قید کوتا قید
 دیگر و قاعده است هر شانزده موه یکفر سحر است و هر روزه ده کس بطریق ذاک
 چوکی نماز مبرمی باشند بنوبت حصه و رسالتا جمعی که عنوبند یکی توها
 قامت دارند و خانه با ساخته زراعت میکنند و اسکچو تا قی که بلده دیگر است و
 و بزرگترند بام است و در آنجا سب و دراز گوش گاومی و ارا به با مستدی باشند
 و بسیار نیک سپان را محافظت نمایند موسومند بنقوه متعدد دراز گوش را بوقو گویند
 و ارا به و گاوی با بان را جیغور نامند و ارا به نامی بطریق گا و بردوش میکنند و هر
 ارا به در حده و گاروه کس است و هر چند بزرگی و سیر باشند از ارا به را بی از نمایند
 در قهجه تپان است پانصد گز و پانصد گز در میان بی پنجه که طول است پنجاه
 دراز می قدش گز و دو کله و بیت گز و تان بر بالامی سر و سینه او پنجاه
 کتیرا بشیر و پیرمون لغات پنجاه نامی دیگر مانند بیوت کاروان است
 رفت و کرسی او صنایع با می مطلقه و شمع در آنجا و صراحی باقی یعنی در آنجا

شهر نانه در کمال استقامت و محکمیت است و آن گوشتیست از زیر تابان پرتو
 طبقه زیر طبعه خضری منقبض و ایوان و خرفه او برگرد منظره با انواع صور غریبه
 زیرا آن گونک صور دیوان پدید گردیده آن را در شش گرفته اند و در آن گونک است که
 در تفرغ و آوازده گونچه از چوب تراشیده با چنان مذتیب که گویا چشم از طلا است و در
 او قفسه سر و ده و سیل از آن سر و ایند با بالایی گونک لقیه کرده و سیریل لب بالا گویا
 بناده و در آن کسب صف خند که آن گونک در بنجاست محکم چنانکه بانک حرکت که آن
 میل با کفنه آن گونک عظیم در آن دست است و در آن نشانه هر چند پوزه راه و در آن
 عظیم که قدر در هر چیزی است و در آن در میان کشتی چهره آن بسته اند و در آن
 دو طرفی سطر که برابر در آن نشانه در هر دو طرف و در آن در هر طرف و در
 چرخگی که نشانه و بر دو طرف آب و در آن این بر این سطر می که آدمی بر زمین محکم کرده
 و طرف مشرقی آن آب شعله است و در هر دو وسیع که به چهره آبا و اجداد یافته
 در هر دو طرف سینه بفرمانه عظیم ملونه خلق بسیار در آنجا است و در آن
 جسم از هر دو سینه و در آن در هر دو وسیع که به چهره آبا و اجداد یافته
 و در هر دو طرف سینه بفرمانه عظیم ملونه خلق بسیار در آنجا است و در آن
 و این است و در هر دو طرف سینه بفرمانه عظیم ملونه خلق بسیار در آنجا است و در آن
 برواق ما و در هر دو طرف سینه بفرمانه عظیم ملونه خلق بسیار در آنجا است و در آن
 و در هر دو طرف سینه بفرمانه عظیم ملونه خلق بسیار در آنجا است و در آن
 به آن طرف در هر دو طرف سینه بفرمانه عظیم ملونه خلق بسیار در آنجا است و در آن

جانوران درند و در آنجا گانگشته و آن شهر مشهوره فطرت هزار مرتبه این چرخ فلک
 در پنجین ترخان بالغ شهرت مشهوره در الملک ملک خانی لقبیست فضا و بطا
 اب و هوا باغات ارم سیاه و مثل از جبهه قبا فاقان بن نولجانست و هر بزرگ
 که عرض او شصت عرض اندازد و نزدیک چهار آن نه را با اوست که بدار الملک با چین
 لسنفی میشود و تمامی الناس که چهل گز راه است سینه های مشایخه فرش کرده اند
 طرز زرخان بید سایه انداخته که مسافران و سایه و خست بگی طی آن راه سینه
 و صبح آهسته و لشکریان و غیره بید قدرت ندارد که تا چنان ازان در خان تواند شخت
 یا شبی بر برگ آن تواند است نید و در او طرفت آنچه معمور است که شکر چنان
 و گاه کبیر و شکر بزرگ و بالغ عمارت بسیار تکلف از بعضی بنیاده و سنگین و بعضی چوب
 از بنیاد طبعه نامت طبعه توارش با و شایسته شکر بتوان نامی با چوب و طلا تمام فرش
 ز سنگ است که در طلا و آتش آید از سنگ است و کفایت آفتاب است
 در بنیاد و این معجزه است و نرسیده در خاک کوهی سفین است که پودان کوه
 بهرزه کوه برده در معدن و پخته و در مسما پخته شده شکر و کوه را گفته تا بسیر نو چوب
 و عکسی شعر عرض آید شود و آنسوی پاید است و معجزه و بسیار از دشمنان
 و خواجه سران را با کوفه و اذنه چه چهار پنج ساله و با کوه گروندند
 عالم تنهایی باور فیس با شدند و بعد از تمام شدن فوت آنجا نیر و آنجا فوت است
 در این سینه در و در میان جنگی با آن تا زبان سوزن از این و سلوک بود
 در سب طبعات از خواجه رشید مدین چوبی است که کوه کی از شهرت
 تمثیل

مغول بهت کی از آن جهت با سیر فساد و آن مغول چون تار شده قابلیت در و
 و نیندیش و زمام کل اختیار سگر خور و کف تا زمانها و بروجهی او را نفل گردانید که
 محمود امثال و اقربان شده اینها علت مدب و تمهید فرست می بوده اند تا آنکه
 مغول مذکور وفات یافت بدست تو که رسم و ملوره اینهاست سر راه جهت آن مغول
 داشتند آن جوان سلیمان را جبر و قهر از همراهی او برده مکلف ساختند آن بیچاره بنا کام
 غسلی بر آورده از راه صراط قدم بایس و نکسار در آن بطنه بیهوش و در آن
 سدد گردانیدند و آن درو سندی بی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بجز کل این یک
 من الظلمات البر و البصر دعوات تصرفا و خفیه بامراته گوشه آن سردار شوق شد و شکر
 میسبب اگر زمامی تشین ظاهر گشته و بران کافر فاجر حمله نموده گریز ناپیدا و فرود آورد
 چنانکه از آن شراره بقدره سوزن بر روی آن سکین رسیده بسوخت یکی از آن
 در شخص رسید تو کیتی گفت من سلمانی فقیرم و بچیک کاوان ایسر م کی از آن
 سگر گریز بر گوشه سردار پزد و سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست فرزند
 پس اشارت بخروج نموده می از آنجا خود را بیرون انداخت و خوشی و در حصار
 ترندیافت حال آنکه از آنجا ترا چهار ماه پناه بود و خواجهاوی گفت که من آنجا
 در نزد دیدم و گزشت مذکور بود و خط از او شنیدم هنوز از آن شراره بر خاسته
 آن بیچاره باقی مانده گاه گاه آنک ترا می بیند و در حد و چین و تنهای مردمان
 و علمای باندان بسیارند و با نفل بسیاری از مسلمانان در امره زانی با و شاه چین
 نظام و از نه عده در میان می آید و سگر است که ایس با نفل بسیاری از علمای

خدایت مردیت که گفت درین سخن در قصه ای خاص صحنه ای از سنگ تریسید بر
 تنوی از چوب نصب کرده بودند در آن کشته همیشه بدین سان میرفتند و از کیفیت
 وضعیت تعجب میکردند من مثنی شعر السن بودم با ایشان بیرون رفتم و می دیدم که
 مردم در پای آن صنم تال میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر جوانان
 قدیم یادگشتم دیدم که بر سر او نوشته که من ارادان بنظر العجایب روی رحلی در شتم
 این مان از بار ظاهر حل میکنند پس خلوت جستم زیرا می بودم سر و آید تباریک
 ظاهر شدم چندین تنم در آنجا مردم از شدت باد و عظمت کدرا کجا بود میسر نشد از
 بسیار طول تفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم
 بصوت خود گفت چرا بسوزان نمی روی و عجایب نمی گفتم بسیار تارکیت
 و همیشه با میوزند گفت پاره آگینه شفاف پیدا کن و پیراهن در آن بند و بر و بسیار
 خورم شدم پس می تو گیتی گفت ادیس پس پیدار شدم و چراغ برو جی که گفته بودم
 رفتم و باندیرون رفتم پس دیدم که مخاوی پانصم شمال شخصی بود نوشته بود
 از طالع صم کجا هر پیش او نهاده و بران شمال نوشته که اینصورت ادیس است و
 بزین بوجها سار خلقت و طبیعت ایشان را بهر شایسته و در آن آدم و از کجا
 باوراق نوشته بودم و در آن عمل عجیب طایفه است و شدم در آنجا از جمله با و ترک
 گویند خاصیت آن سوزان است که هر چه از آن می کشند از آن می کشند و در کجاست
 خود نماید و آن این دو چشمه است که می کشند از آن می کشند و در کجاست
 جمع میشود و اما باید که نمی میرد چنانکه در آنجا

و دیگری شیرین نمایی مانند کپورین پر که از آن در این است...
 شه احوال باغبان فدایید...
 مشهور کسی محکم و حصون استوار و عقبات نامهور بسیار دارد و سبب و امر و در
 و یازنیک میشود و دانش سخن جان و کوه رود رشت خوی باشند عبدالم
 سبحی از نجاست خور و قدیم آیام عظیم سمو و آید از آن بوده عمارت رفیع و
 بیع و قناع و منیع بسیار شده برگزیده است و بهر عقایدی پدید شده و این
 و زمان حدیث حضرت امیرالمؤمنین...
 شده...
 شیرین...
 آستان بوده و در زمان شقاوت نشان...
 حقیقانه...
 شده...
 نی...
 و این...
 چون بانگ نماز تمام شود آب باز آید...
 و عجب...
 ظاهر میشود...
 چهل عدد...

از مضامین غور خیزه استیکه سالیکه یار با نجامیر و ندر شیک کی تیری علامتی است به بجا
 انچه می اندازند چون روز میشود و ندر تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل
 خواهد بود البته بر سر پرکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسبیده اگر مراد حاصل نخواهد
 شد چیزی بر سر پرکان چسبیده نباشد و نیز در غور سمندر که کرمش است میباشد
 و او شاید موش است و تشش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او
 پوستینی سازند چون چرکین شوخکین گردد در تشش افکنند از آن میشود و از قلاء
 میسغ اندازد که بر جبال رفیع واقع است قلعه چهار بود که بتانت و صانت آن در
 جانشان نداده اند و تاریخ مبارک شاهلی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی بنیا
 و علیه السلام هر صاحب میری بر فقه انحصار قاور نگشته چنانکه راهی دارد چون
 دل و دست بخندان تنگ و چون گمرازیان باریک و و معیت ساحت و فعت
 شان او چون عرضه آید و همت آزاوگان وسیع و رفیع و غور در ما بین غور
 و خراسان و افشده آب و هوای نیک در واکثر فواکیش خوب میشود پیشه و لایق
 گوشت است و حضرت سید حسین جینی صاحب ناد المسافیرین و بر تبه کار و
 و غیره از میردان حضرت شیخ الشیخ السوروی قدس سره از نجا بوده و در هر
 آسوده باو غلیس ولایتی است وسیع و عرض مشتمل بر نامی فرزان و مزین
 بی پایان که از نجا جمله پیشه است که چند فرسنگ عرض و طول است محتوی قسام
 درختان خصوص پوسته که از نجا جمیع ایران و توران و هندوستان میزند و در
 ابو الغازی سلطان حسین میرزا بجایت معبود بوده و چند سرکار داشته و قلعه

که شش از صها و شمال کرده برده در نواحی آن ولایت بر حقوق بطلان قلمه سها و قلمه خور
 بر فراخته و این قلمه بالای قلمه کوبی است از سنگ خار او یک ماه بار یک بار و در
 از چهار طرف تا پای چهار سنگ خار است و دیگر از بین آن مواضع بلیاق ماه خاک است
 نه نکتت ملک است که از مزایج لطیف و مزایج لطیف آن ناحیه است و همچنین بلیاق نر
 میشی که در فصل چهارم ذکر میشود که گلشن گرد و مستقامت آن تیره و سینه اید و دیده نور
 اینچنین از نظاره آن خیره می ماند و چهارتا این بظن رسیدگی با و غیس قمری بهر دست
 در دوازده شنبه و زهار که هر شش شکر را بهیچ و گاه و محل گسترندین خیمه و
 در گاه و فاکند و صاحب و غنمش که ذکرش در این کتاب است از مواضع است
 نام این اعمال با و غیس و نام او حکیم بن بهلم بوده و چنگاه در دیوان ابو مسلم مرو
 با مرخیزی اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان با و زهر
 خروج کرده خلق بسیاری بر او جمع شدند و چند قلمه از مرده گرفته افتاد و عورت نمود
 گفتاوان سر سخته ارباب سداوان بود که خدا تعالی در حضرت او م علول کرد و با هر
 که گشت و ابیس نیار خالفت مرو و در همچنین بصورتی او اسیا و حکما و حکام
 ششیل میگردد و تا نوبت با و مسلم رسیدگی آن کیفیت بنیاد منحل شده و امیرش
 خود میگردد چون درین عمر که میبایستی بنا بود عوام که آنجا هم نرفته بیاید و با و زهر
 شناخت و از چاد غنمش شکل با صوتی مقرر نمودند تا او در سنگ پرورد
 بیرون آمد که بر روی آبی است و در اصل آن را سیه بود و چون در
 از احبارک زخمی قهر بر روی او رسیده بود و معجزه کرد و منظر و انوش صورت

پیوسته بر روی می افکند نمد برقی مشهور گشت و او را متعجب نیز می کنند از نزد
 جمعی کثیر و ظل ایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت و
 سینه بن ظهیر را بدفع او فرستاد چون کار بروی نگ گشت او را در تمام مشایخ
 خود را و شربت هر دو او و خود در جمعی نشست اعضای و اجزای پاک او
 غیر موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهر کسبه یکصد و شصت و شصت
 اتفاق افتاد و شعری باذ غیس حفظ از مذاجان آل طاهر است اسفند که
 استخار دار و در زمان سابق قلعه در آن ناحیه بود و موسوم بجهاد منظر کوه
 این قلعه سنگیت مذکور است و آنکه قلعه بالایی است و درون و بیرون قلعه در آن
 که هر جایی آنرا یک گره گرفته آب بر می آید و این بسبب آن قلعه نصب برین
 و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که میفرماید جنگی نام کرد و جبهه خان اوگان
 چند و چند و در روی ندای بخند و ساکن شسته کلاغی - سائیده بود و کنگ
 شکا میکرد و چند و اندک نیز گفته در بعد از کتاب آورده که یکی از یوگان
 ز اول است که کوه زنده فرموده است و او گاییز در آن بلوک جاریست که پدید
 شیا آب کم ندرد و بعضی قنوطش خنثیست که از بسیدی سارن کلسی نمید
 کرد اگر چاهی نباشد آب از سه جا به بیرون می آید و این قلع مخصوص
 خوش از این است و اینست که سیاحت هر دو
 در آن قلع است که از آن قلع بر بیرون می آید و این قلع
 از اینست و مضامین نیز است که سیاحت هر دو

که در آن نشان قدم های آدمی است و سنگ گزیده های کوه اکثر بهیات طیور است بهر آنکه در
 مخالفت بس و دیگر صفات تزیین بر اکثر بهیات دارد و عبد الرحمن قامی صاحب تاریخ قدیم
 آورده که ابو العباس معمری روایت کرده با بسناد خود از خلیفه الیمانی که بزبان باعجاز
 نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم گذشته که بهترین خراسان بهر آنکه
 و بفضا و پیغمبر بهر آنکه و عاری خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصبل با بسناد خود تا
 انس بن مالک رضی الله عنه روایت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 فرمود که بهترین خراسان سمرقند و بدترین سنجاب و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
 مرویست که نیز و بجان و تعالی در خراسان شهر دارد که آنرا بهر آنکه خوانند خضر و الیاس
 و و انصیرین آن بلبل را بنا کرده اند و از جناب اقدس ائمه اهل بران شهر کتبت خواسته و از
 شیخ ابو الیاس فیاضی نقلی که در روز باره بهر آنکه نشسته بودم ناگاه خضر علیهم السلام
 من ظاهر گشت و فرمود که من این بلبله را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک
 شد و خار بسیار از آن رسته بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته می بینم که گشت
 باین هموسی و هم از خضر علیهم السلام منقولست که زمین بهر آنکه دریای و خار بود و
 جایگزین وقت چهار سوق بهر آنکه گردانی خطرناک بود و هر گشتی که تجارت میکرد غرق
 شدی سرفه ترانگه حالانکه بموجب فرمان حکام هر ساله گشتی عمر بسیاری از ارباب حاکم
 و ارباب تجار قتل می نمود و در این بهر آنکه مذکور است که اول نواحی بهر آنکه بسیار بناهای بنا
 بود و بعد از گشتاسپ بران عمارت افزوده پس از آن بهمن بن اسفندیار در قمر آن
 سعی نمود و تقدیر ساسانی و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر قهندز مندرج

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و محصور استین طرز اندازد و مردم قهندز بخوف تکلیف
بیکاری آن امر اضی نشدند و درین اثنا مکتوبی از مزد و مادر سکندر رسید بنیضون که شاه
هوا که در خراسان تعمیر در اعیان اسی و ساکنان آنحوالی با آن امر متفق نمیشوند
باید که قدری از خاک آن ناحیه پیشین فرستی تا با احوال متوطنان آن سرزمین
استدلال بنمای سکندر تو بره خاک مزد و مادر فرستاد آن بنگه حکیمه بفرمود تا خاک مذکور
را و خانه نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان روم را طلبید
و برین بساط نشاندند و از اعیان سکندر در بنامی شهر آغاز کرده انجاء و وفور شدند
و قه صلاح در تعمیر آن نمادند و مزد و بره تفضیل گرفته عمارت آن مناسب گشتند بلکه
انبارا اجانت انصاف داده آنجا که ما از آن خانه بره شست پاک کنانید و بساط
شینه باز در آنجا گسترید و بدستور انجاء را باز طلبید چون روز گذشته در میان
آورد ایشان تسفق الخط و المعنی گفتند که بنامی انجبین شهری مستخرم نام نیک و
و ثواب بسیار است انگاه مادر سکندر نامه بسپار نوشت که از آنجا که استدلال کردم
که باالی آن سرزمین منقلب الرای و مشنون المزاج اندید که عمارت اشتغال نموده با ان
مشورت کند سکندر بعد از سالها نامه آورد تا زبانی آن بنیضون خوانده نموده بروی
و انخواه با تمام ساینده و اساطیر هر شده نسوا بقی با هم و سواف شهر عجم مجسم
الامر و علما و فضلا بوده و دست از زبان شایسته نیز بیشتر پیشتر آباد یافته و
در عهد سلاطین غور قصد آباد بوده که یک کعبه و دو زده هزار دیوان داشته

در روز ۱۲

از حمام و کاروانسرا و آسیا و سفید و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و اش فلند داشته
و در خانقاه و مدرسه چهار ساری مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا
انقدر محمودی داشت که هر روز هموازی بیت خرد و در تخم مانند سیاه دانه و زریانه
خباران برومی نماند می پاشیدند و در آذوقه هزار طالب علم موقوف بودند
گشت خلایق افزود که کوه و دشت سمیت تضایق گرفت از تو نیز با شما
سلطان که چهار فرسخت تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا او که
فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال است شهر
بیت شمس است پنج دروازه و دو فاصله میان هر دو دروازه است و یکصد دروازه
و پنج برج دارد و درش را پیچیده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر
زیرب ملک تا فیروز آباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد دروازه
قدم است و خندق گرد شهر بند نیست گز در آورده در اندرون شهر با آب است
که در دروازه تا چهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است
در وانه قحچاق که چهار سوق بازارند و مسجید جامع در میان دروازه خوش و
قحچاق واقع شده و آنرا موضع غریب و طریح عجیب ساخته اند و قلعه خدیو را درین جای
شمالین بن غریب نخلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هرگز
باغ و باطین کم است اما در بیرون قریب چهار و سنگ نام باغ و بوستان
و خطیره و گلستان است از عمارات نفیسه شهر مدرسه و خانقاه ابو الغازی سلطان
حسین میرزا است که در سیر نخلین ساخته شده است بی شارب تکلف و نایب تصلف

مهترین اندیشه کشیدن تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گاه گاه است
 که شهرش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نواد و عمارت و ظاهر و سلطنت هر شهر
 که بر آب هرات رود بسته اند و تجرید مل مالان گویند و مل مالان معنی است بر کشت و
 طاق که از خشت پخته و گچ بگساده ساخته شده است در هیچ یک از نواد نیز مذکور نیست
 که بابی آن بر کسبیت اما در نواد مذکور است که ضعیفه پویه آن مل را بنا کرده است
 و چه خرج آنرا از خزانه زنی و ریمان رسی بمرسد و چون مل مالان بزبان ظلم
 بتقریب آن حکایتی بنما طرا مد بر ریس حکایت در زمان حکومت عبد
 ظاهر جامع از نجوس در هرات متصل مسجدی تشکره داشته اند روزی در غطفی مسلمانان
 بتخریب آن تشکره مگر شد تا شبی مسلمانان تشکره را خراب ساختند و همان
 مسجد بجای آن تشکره طرح انداختند مجوسان چون مسجد را دیدند و از تشکره
 مسجد قدیمشان بی یافتند از هرات بنیشاپور نزد عبد الله فرخواستند و عبد
 جمعی از مردم بدین بجهت تحقیق آن قضیه هرات فرستاد و چهار هزار پیر عمر ز هرات
 چون شنیدند و گواهی دادند که مادت ساحتین مسجد را همین کیفیت که حال حاضر
 دیده ایم و قبل ازین درین موضع تشکره بود و نه مسجد عبد الله دست ازین
 داشت و مجوسان از آن قومی یافتند از نواد و مواضع توابع هرات یکی تشکره
 بانگ انقی که در پیشترنگی آن بلده است کوهی است که در آن سنگانی عظیمه قرار
 بصورت صخره که گنجايش با نصدس دارد و پوستانستند آن صخره تشکره
 بیکدیگر بزبان حوضی او حیل در برابر هر وضعی که آب از گنجايش تشکره می آید

ماهی بزرگ در نخوض بظرفی آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی با
چون در نخوض نگردد اگر آن ماهی را بنید حاجتش بر او گردد و الا فلا اکنون آنموضع

بغار خواجه عباس مشهور است پیوسته بر سر مردم در بخاری و نندولیا و علما بسیار
بهرت نشو و نمایانند از جمله آنها حضرت اسمعیل عید الله بن ابی منصور محمد الانصاری

و محمد بن گریغ عمود خواجه گان چندی مثل خواجه احمد بن ذال و ابوالولید احمد و ابو عبید
مخار و غیره قدس الله سرهم از شهر ابوبکر از قم و محمد بن ابوبکر امامی و سعید و رکن

صاین و مولانا حسن و ملا نیا می و میر محمد سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فار
و میروری و خاتمی و مولانا آبی است با شکر توابع و فرار عم و لکش و نمایان خوش

آب و هوا بسیار دارد و قسام غله و انواع میوه از آن خطه بکسول می پیوند و مضافا
فانش یکی از نیاباد است که بهر سال در آرزو هزار من انگور و دوش آرد بخامیشود و مولانا

زین الدین آتابک از نجاست و دیگری شیخ سیف الدین خواست همیشه بنشار
سلاطین باد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ شهرت مرقوم است که

شیخ ملا حده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکو سیده و مذهب ناسنذیه خود در نجاست
رسیده خواست که از حال کیاست و فرست مردم نجاستی معلوم کند و چون بزین

رسید در نجاست با کرم است از کنیزی پرسید که این شجاع کرم است در جواب گفته که جانان
اشجار ناموضع دیگر رسیده بودی گفته که چهار آفتاب دارم میخوام چیزی بخرم که چاه

من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار آفتاب و صول شود بقیه را بفروشم
شکسته بخروا آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن بر بحال دانش و عظمت